

اعمال نظریه تعدد قوانین (دپساز) در روند انتخاب قانون حاکم

عباس کریمی*

استاد گروه حقوق خصوصی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

سحر کریمی

دانشجوی دکتری حقوق خصوصی دانشگاه مفید

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۷/۳ - تاریخ تصویب: ۱۳۹۵/۸/۱۰)

چکیده

یکی از مسائل اساسی در پرونده‌های حقوقی و به خصوص موضوعات حقوقی بین‌المللی، تعیین قانون حاکم می‌باشد. این امر نقش بسیار موثری در راستای تعیین حقوق و تکالیف طرفین دعوا و یا قرارداد ایفا می‌نماید. با این وجود سوالی که در نظام‌های مختلف حقوقی در این رابطه بی پاسخ مانده است، امکان حکومت چند قانون مختلف بر یک موضوع حقوقی واحد می‌باشد. تئوری دپساز به حاکم نمودن قوانین حقوقی مختلف بر موضوع حقوقی واحد اطلاق می‌شود. به این صورت که انتخاب قانون حاکم بر مبنای بررسی جداگانه هر یک از موضوعات موجود در پرونده حقوقی می‌باشد. به عبارت دیگر، دپساز فرآیند تقطیع یک موضوع واحد حقوقی به قسمت‌های مجزا و مستقلی است که هر قسمت آن تحت حاکمیت قانون حاکم مختلفی قرار دارد. از مزایای اعمال این تئوری، نزدیکی نتیجه‌ی دعوا یا قرارداد حقوقی به خواست و هدف طرفین است که این خود به افزایش میزان معاملات اقتصادی و سرمایه‌گذاری‌های خارجی می‌انجامد. علاوه بر این، در مسائل پیچیده‌ی بین‌المللی و به خصوص در حل مسائل مربوط به تعارض قوانین، اعمال این تئوری می‌تواند بسیار کارساز بوده و با تاکید بر اجرای قانونی که دارای بیشترین ارتباط با هر کدام از موضوعات مطرح در قرارداد بوده، عدالت بیشتری را به ارمغان بیاورد.

واژگان کلیدی

بین‌الملل خصوصی، تعارض قوانین، دپساز، قانون حاکم.

مقدمه

یکی از مسائل اساسی در پرونده‌های حقوقی و به‌خصوص موضوعات حقوقی بین‌المللی، تعیین قانون حاکم است. این موضوع اهمیت بسیار زیادی در تعیین حقوق و تکالیف طرفین دعوا یا قرارداد دارد. با وجود این، پرسشی که در نظام‌های مختلف حقوقی در این زمینه بی‌پاسخ مانده، امکان حکومت چند قانون مختلف بر یک موضوع حقوقی واحد است. در بحث تعارض قوانین، نظریه‌ای به نام دپساز^۱ وجود دارد که از آن می‌توان به نظریه "تقطیع" ترجمه و تعبیر نمود. براساس نظریه دپساز می‌توان یک موضوع واحد حقوقی را به اجزای متفاوتی تقسیم و قوانین مختلفی را بر هر کدام از آن اجزا حاکم کرد. به این ترتیب قانون حاکم بر هر کدام از اجزای موضوع حقوقی، مبنای بررسی جداگانه موضوعات موجود در یک پرونده حقوقی است (Garner, 1999: 448).

در زمینه نظریه دپساز، ادبیات حقوقی غنی به‌خصوص در نظام حقوقی ایالات متحده آمریکا وجود دارد. یکی از دلایل اقبال گسترده به این نظریه در ایالات متحده آمریکا، وجود سیستم فدرالیسم است که سبب شده هر ایالت تحت حکومت قانون مجزایی قرار گیرد و در نتیجه، این نظریه در پرونده‌های مطرح آن کشور کاربرد زیادی یابد.

با وجود پیشینه غنی در مسئولیت مدنی، در زمینه حقوق قراردادها و به‌خصوص قراردادهای تجاری بین‌المللی نسبت به نظریه دپساز غفلت شده است و این در حالی است که اعمال آن می‌تواند برای طرفین بسیار دلخواه باشد. بنابراین تحلیل این نظریه می‌تواند استفاده از آن را در عرصه‌های گوناگون حقوقی تسهیل و زمینه طرح و ترویج آن را در نظام حقوقی داخلی نیز فراهم کند. بدین منظور، ابتدا باید زمینه پیدایش و توسعه این نظریه را مطالعه کرده (مبحث یکم) و سپس معایب و محاسن اعمال آن را ارزیابی کرد (مبحث دوم).

مبحث یکم: پیدایش و توسعه نظریه دپساز

گرچه این نظریه در حقوق آمریکا زمینه نشر و نما پیدا کرده و در پیدایش، مدیون این نظام حقوقی است (بند یکم)، در توسعه نظریه، شاهد پذیرش آن در سایر کشورها، همزمان با رواج آن در نظام حقوقی آمریکا هستیم (بند دوم).

بند یکم: پیدایش نظریه دپساز

نظریه دپساز برگرفته از واژه فرانسوی دپساز^۱ است که در لغت به معنای تکه تکه کردن، جدا کردن (Robert, 1995: 233) و بریدن است که در معنای تکه تکه کردن بدن حیوانات (Rey, 1992: 346) نیز به کار می رود. برای این واژه در ادبیات حقوقی معنای متفاوت و متداول دیگری وجود دارد و این در حالی است که در منابع حقوقی، در حقوق محیط زیست و حقوق منابع طبیعی، به منظور حمایت از گونه های زیستی، به معنای بریدن و تکه تکه کردن بدن حیوانات نیز به کار رفته است.

نظریه دپساز به حاکم کردن قوانین حقوقی مختلف بر موضوع حقوقی واحد اطلاق می شود؛ به این صورت که انتخاب قانون حاکم بر مبنای بررسی جداگانه هر کدام از موضوعات موجود در یک پرونده حقوقی صورت می گیرد (Garner, 1999: 448). به عبارت دیگر دپساز، فرایند تقطیع یک موضوع واحد حقوقی به قسمت های مجزا و مستقلی است که هر قسمت آن تحت حاکمیت قانون حاکم خاصی قرار می گیرد (Ruiz v Blentech corp., 1996).

بر اساس این نظریه، تصمیم گیری در مورد هر کدام از موضوعات مختلف و اساسی قرارداد ممکن، تحت عنوان قوانین حاکم متعددی صورت می گیرد. (LaPlante v Am. Honda Motor Co., Inc., 1994) بنا بر این تعریف پذیرفته حقوقی دپساز، این مفهوم باید در دو معنای اعم و اخص بررسی شود (Reese, 1973: 59). مطابق تعریف اعم، دپساز شامل تمام مواردی می شود که قوانین مختلف بر موضوعات مختلف یک پرونده واحد حقوقی حاکم می شوند. معنای اخص دپساز بر موردی اطلاق می شود که قوانین مختلفی بر مسائل اساسی یک موضوع واحد حقوقی حاکم می شود (Reese, 1973: 59).

همچنین تعریف مضیق تری از دپساز یاد شده می توان به دست داد و تنها مواردی را مجرای اعمال این نظریه دانست که در آنها، حکومت قوانین مختلف بر موارد مختلف یک موضوع واحد حقوقی، موجب دستیابی به نتایجی می شود که بدون اعمال این قاعده و بدون استفاده از قوانین حاکم مختلف نمی توانست به دست آید (Reese, 1973: 59).

ایالات متحده آمریکا، یکی از کشورهای است که دارای ادبیات حقوقی قوی در زمینه نظریه دپساز بوده و به طور عملی آن را در پرونده های حقوقی خود به کار گرفته است. در نتیجه سیستم فدرالیسم ایالات متحده، هر ایالت دارای قانون حاکم مختلف و مخصوص به خود است و این امر همواره نظر حقوقدانان این کشور را به خود جلب کرده است (Stevenson, 2003-2004: 309). به عبارت دیگر، فدرالیسم مولد فضایی شده است که در آن هر ایالت توانایی

مقابله با قانون حاکم در ایالت دیگری را دارد که این امر خود خاستگاه شرایطی است که در آن نظریهٔ دپساز می‌تواند به‌کار گرفته شود (Stevenson, 2003-2004: 310).

تا اواخر سدهٔ نوزدهم میلادی، قاعدهٔ محل وقوع^۱، قاعدهٔ حل تعارض مقبول در دادگاههای ایالات متحده به‌شمار می‌آمد (Garner, 1999: 923). بنابر این قاعدهٔ حل تعارض، دادگاهها می‌بایست الزاماً قانون محل وقوع شبه‌جرم را بر پرونده اعمال می‌کردند (Stevenson, 2003: 309). حقوقدانان و محققان به قاعدهٔ محل وقوع اشکال وارد کرده و آن را از این نظر که به موارد اساسی پرونده توجه شایانی مبذول نمی‌دارد نقد کردند (Southernland, 2000: 478-79).

با گذشت زمان، دادگاههای ایالات متحده به‌منظور دستیابی به نتایج بهتر، قواعد "مرکز ثقل"^۲ و "دسته‌بندی قرارداد"^۳ را برای تجزیه و تحلیل مسائل مربوط به قانون حاکم به‌کار گرفتند (Stevenson, 2003-2004: 307).

مطابق این قواعد حل تعارض جدید، قانونی را که به‌دلیل نزدیکی به توافق طرفین، دارای بیشترین اثر در یک موضوع خاص بود به‌عنوان قانون حاکم برمی‌گزیدند (Yatena, 1928: 482-83).

پروندهٔ حقوقی "بابلاک" و "جکسون" (Babcock v Jackson, 1963: 279) و موضع‌گیری دادگاه در رأی صادره را می‌توان از علل اصلی چنین تغییر رویه‌ای در تعیین قانون حاکم و گسترش دکتین "مرکز ثقل" دانست (Korn, 1983: 279). در این پرونده، بابلاک، مسافر اتوبوس سواری که از اهالی روچستر است، در جریان تصادفی که در انتاریو رخ می‌دهد دچار جراحت شدیدی می‌شود. این حادثه در حالی رخ می‌دهد که جکسون، رانندهٔ اتوبوس نیز از اهالی روچستر است (Babcock v Jackson, 1963: 280).

بابلاک در نیویورک دعوایی علیه جکسون مطرح می‌کند و اختلافی دربارهٔ تعیین قانون حاکم بر این دعوا ایجاد می‌شود. اختلاف موجود بر سر انتخاب یکی از دو قانون نیویورک به‌عنوان قانون محل اقامت طرفین یا قانون ایالت انتاریو که محل وقوع تصادف بوده است، واقع می‌شود (Babcock v Jackson, 1963: 280). بنابر رویهٔ عمومی دادگاهها در آن زمان، دادگاه باید قانون محل وقوع تصادف که همان قانون ایالت انتاریو است را به‌عنوان قانون حاکم بر این پرونده انتخاب می‌کرد.

براساس قوانین ایالت انتاریو، مسافر امکان طرح دعوا علیه رانندهٔ وسیلهٔ نقلیه را نداشت و بنابراین راننده در آن پرونده از هر نوع مسئولیتی معاف می‌شد (Babcock v Jackson, 1963: 280).

1. *Lex loci delicti*
2. Centre of Gravity
3. Grouping of Contracts

280). دادگاه مربوط روش سنتی تعیین قانون حاکم را رد می‌کند و قانون نیویورک را به‌عنوان قانون حاکم بر این دعوا برمی‌گزیند. بنابراین در این پرونده، دادگاه با تأکید بر قاعده "مرکز ثقل"، تعیین قانون محل وقوع تصادف را به‌عنوان قانون حاکم رد می‌کند (Babcock v Jackson, 1963: 285).

به‌عبارت دیگر، دادگاه روش تحلیلی را برمی‌گزیند که در آن به عواملی مانند ارتباط بین طرفین و همچنین ارتباط آنها با محل اقامتشان توجه می‌شود. رأی دادگاه با تأکید بر نبود ارتباط اساسی بین طرفیت و ایالت اناریو و غیرمنصفانه دانستن اعمال این قانون بر پرونده صادر شد و طی آن، قانون نیویورک به‌عنوان قانونی که دارای بیشترین ارتباط با موضوع پرونده بود به‌عنوان قانون حاکم بر آن اعمال شد (Yatena, 1928: 482-83). رأی صادره در این پرونده را می‌توان اولین گام در زمینه انقلابی در روند تعیین قانون حاکم دانست.

در سال ۱۹۶۹، بیانیه تعارض قوانین ایالات متحده بازبینی شده و نسخه تجدیدنظر شده آن به‌عنوان "دومین بیانیه تعارض قوانین"^۱ منتشر شد (Stevenson, 2003-2004: 309-10). بنابر قاعده‌ای که در بخش ششم این بیانیه آمده است، دادگاه‌ها موظف‌اند قانونی را به‌عنوان قانون حاکم بر دعوا انتخاب کنند که دارای "بیشترین ارتباط اساسی"^۲ با موضوع پرونده باشد (Stevenson, 2003-2004: 308). با ورود و ترویج دکترین "بیشترین ارتباط اساسی" در نظام قانونی ایالات متحده آمریکا، اعمال قانون ایالتی که بیشترین ارتباط اساسی را با موضوع پرونده دارد، نه‌تنها بر کل یک موضوع حقوقی، بلکه بر هر کدام از بخش‌های مختلف آن نیز پذیرفته شد (Stevenson, 2003-2004: 308) و بدین ترتیب نظریه دپساژ پا به عرصه وجود گذاشت.

بند دوم: توسعه نظریه دپساژ

پذیرش دکترین "بیشترین ارتباط اساسی" در ایالات متحده از یک‌سو و تعداد فزاینده پرونده‌های حقوقی که در آن، قانون ایالت‌های مختلف دخیل بودند از سوی دیگر، به پذیرش گسترده‌تر نظریه دپساژ منجر شد (Reese, 1973: 59). همچنین این نظریه در برخی کشورهای دیگر نیز با پذیرش مواجه شده است.

اعمال نظریه دپساژ در ایالات متحده به‌خصوص در مواردی نظیر حوادث هوایی، شبه‌جرمها و خسارات جزایی سیر صعودی داشته است. ریشه این امر را می‌توان در به‌کارگیری این دکترین توسط دادگاه‌های ایالات متحده و همچنین سیاست‌های قانونگذاری آن کشور دانست.

1. Restatement (Second) of Conflict of Laws
2. Most Significant Relationship

در واقع، حوادث هوایی و پرونده‌های مرتبط با آنها، از عوامل اصلی و اولیه گسترش نظریه دپساز در نظام حقوقی ایالات متحده به‌شمار می‌رود (Cabannis, 2008). این موضوع تا حدی است که از پرونده‌های قضایی مربوط به حوادث هوایی به‌عنوان "زمینه اصلی رشد و اعمال این نظریه" یاد کرده‌اند (Stevenson, 2003-2004: 311). در برخی از پرونده‌های مربوط به حوادث هوایی به‌طور مستقیم به این نظریه استناد شده است و این پرونده‌ها تأثیر بسزایی در رشد و توسعه این نظریه داشته‌اند (Stevenson, 2003-2004: 311).

پرونده حادثه فرودگاه دترویت متروپولیتن در ۱۶ آگوست ۱۹۸۷^۱، یکی از موضوعات قضایی اشاره شده است. در این پرونده، دادگاه به قاعده دپساز در رأی خود استناد کرد و اعمال آن را در روند انتخاب قانون حاکم ضروری دانست (Disaster at Detroit Metropolitan Airport, 1987 para. 793). این احساس نیاز از وجود موضوعات مختلف در پرونده که دارای ارتباط اساسی و قوی با ایالت‌های مختلف بودند نشأت می‌گرفت. دادگاه در مقام تصمیم قضایی برای تعیین قانون حاکم از بین قوانین موجود، در رابطه با هر یک از موضوعات پرونده به نتیجه متفاوتی رسیده بود (Reese, 1973: 58).

خواهان این پرونده، شکایتی با موضوع قتل غیرعمدی علیه مک‌دونل داگلاس^۲ و خطوط هوایی شمال غربی^۳ مطرح کرد و خواستار خسارات تنبیهی و جبرانی بود (Disaster at Detroit Metropolitan Airport, para. 793). دادگاه شکایت مطروحه در زمینه مسئولیت جبران خسارت را در رابطه با هر یک از طرفین به‌صورت مجزا بررسی کرد (Disaster at Detroit Metropolitan Airport, para. 799).

دادگاه سه قانون را به‌عنوان قوانین قابل استناد در زمینه موضوع مسئولیت کالا مطرح کرد. اولین قانون، قانون محل سقوط هواپیما بود که قانون ایالت میشیگان^۴ محسوب می‌شد. قانون ایالت میسوری^۵، محل اصلی فعالیت شرکت تجاری مک‌دونل، به‌عنوان قانون دوم و در نهایت قانون ایالت کالیفرنیا^۶ که محل ساخت هواپیما بود، مطرح می‌شد (Disaster at Detroit Metropolitan Airport, para. 799). قانون ایالت میشیگان در زمینه مسئولیت کالا با قوانین ایالات کالیفرنیا و میسوری متفاوت بود (Disaster at Detroit Metropolitan Airport, para. 800). در ایالت میشیگان، فقط در صورت احراز تقصیر، مسئولیت درباره کالای معیوب محقق می‌شد،

1. In re Disaster at Detroit Metropolitan Airport on August 16, 1987.

2. McDonnell Douglas

3. Northwest Airlines

4. Michigan

5. Missouri

6. California

درحالی‌که ایالت‌های میسوری و کالیفرنیا مسئولیت مطلق را در این زمینه پذیرفته بودند (Disaster at Detroit Metropolitan Airport, para. 800).

پس از ارزیابی دادگاه، قانون ایالتی که دارای بیشترین تأثیر و اهمیت در هر یک از موضوعات دعوا بود به‌عنوان قانون حاکم بر آن موضوع انتخاب شد (Disaster at Detroit Metropolitan Airport, para. 802). دادگاه با تأکید بر اینکه کالای معیوب در داخل مرزهای کالیفرنیا که محل ساخت هواپیما بوده تولید شده است، قانون آن ایالت را دربارهٔ مسئولیت کالا بر پرونده اعمال کرد (Disaster at Detroit Metropolitan Airport, para. 804).

همچنین تصمیم دادگاه در زمینهٔ خسارات تنبیهی علیه خطوط هوایی شمال غربی، ناظر به اعمال یکی از دو قانون میشیگان (محل وقوع حادثه) یا مینه‌سوتا^۱ (مرکز اولیهٔ تجارت) بود (Disaster at Detroit Metropolitan Airport, para. 803). با این حال، اختلاف در قوانین ایالت‌های میشیگان و مینه‌سوتا در زمینهٔ خسارات تنبیهی، اعمال همزمان دو قانون را بر موضوع پرونده منتفی می‌کرد و در نتیجه دادگاه تصمیم گرفت قانون ایالت میشیگان را اعمال کند (Disaster at Detroit Metropolitan Airport, para. 808).

در پروندهٔ مشابه دیگری، دادگاه نظریهٔ دپساژ را استفاده کرد. در این پرونده که باز هم دربارهٔ سانحهٔ هوایی بود، ولی این بار در نزدیکی روزلان^۲ تشکیل شده بود، دادگاه اعلام کرد که انتخاب قانون حاکم در پرونده، یک امر کلی نیست و باید سعی کرد در هر مورد به قانون ایالتی که دارای بیشترین رابطه با آن موضوع خاص از پرونده است توجه کرد (Air Crash Disaster Near Roselawn, 1996, para. 740).

به این ترتیب، دادگاه‌ها به‌خصوص در پرونده‌های مربوط به سوانح هوایی، به فواید دپساژ از طریق به‌کارگیری آن در موقعیت مناسب پی بردند و همچنان استفاده از آن را در بعضی از پرونده‌های حقوقی مؤثر می‌دانند (Stevenson, 2003-2004: 319). با وجود این، نمی‌توان موارد استفادهٔ حقوقی ثابتی برای نظریهٔ دپساژ در نظر گرفت.

با وجود اختلافات نظام‌های حقوقی مختلف، تعارض غیرواقعی موجب نمی‌شود که مشکل تعارض قوانین به‌وجود آید، چراکه در تعارض غیرواقعی، با انتخاب یکی از قوانین که دارای ارتباط قوی‌تری با موضوع پرونده است، در حقیقت قانونی که دارای اهمیت و ارتباط کمتری است، حذف خواهد شد (Wild, 1968, p. 342-345). بدین جهت، تعارض قوانین واقعی زمانی به‌وجود می‌آید که قانون بیش از یک کشور یا ایالت قابلیت اعمال بر موضوع را داشته باشد و اعمال هر یک از آنها موجب از بین رفتن مفاد قانون دیگر باشد (Stevenson, 2003-2004: 319).

1. Minnesota
2. Air Crash Disaster Roselawn

باید توجه داشت که در حقوق ایالات متحده آمریکا، اعمال نظریه دپساز به سوانح هوایی محدود نمی‌شود. در حقیقت، بستر اعمال نظریه دپساز در بند ۱۴۵ دومین بیانیه تعارض قوانین ایالات متحده آمریکا فراهم آمده است. به عبارت دیگر، بررسی و اعمال قوانین حاکم مختلف بر هر یک از موضوعات یک امر حقوقی واحد با در نظر گرفتن شرایطی مجاز شمرده شده است.^۱

با این همه، نظر به اینکه نظام فدرالیسم حاکم بر ایالات متحده اجازه می‌دهد هر کدام از ایالت‌ها، قانون خودشان را تصویب و اجرا کنند، بعضی از ایالات این کشور هرگز نظریه دپساز را نپذیرفته‌اند. ایندیاناً یکی از ایالت‌هایی است که تا کنون این نظریه را نپذیرفته است. این مطلب را می‌توان در برخی پرونده‌های^۲ دادگاه‌های این ایالت مشاهده کرد که به‌رغم امکان جداسازی موضوعات، دادگاه، بررسی جداگانه آنها و اعمال قوانین مختلف حاکم را اجازه نمی‌دهد (Simon v U.S. and Fate v U.S., 2004). این سیاست‌های مختلف ایالات مختلف آمریکا در زمینه امکان یا عدم امکان اعمال نظریه دپساز نیز ممکن است موجب ایجاد مشکلاتی در پرونده‌هایی باشد که بیش از یک عنصر قانونی در آنها دخیل است. وجود این مشکلات مانع توسعه این نظریه در خارج از کشور آمریکا نشد.

نظریه دپساز در کشورهای اروپایی نیز پذیرش یافته است و جایگاه مهمی در حقوق بیمه و به‌خصوص بیمه دریایی در نظام حقوقی کشورهای اروپایی دارد (Seatzu, 203: 99). همچنین کنوانسیون سال ۱۹۸۰ رم در زمینه قانون قابل اعمال در مسئولیت‌های قراردادی^۳ که قانون حاکم مورد پذیرش بر مسئولیت‌های قراردادی در کشورهای اتحادیه اروپا را تعیین می‌کند، مقرر کرده است که قانون حاکم بر قراردادها باید توسط طرفین آن مشخص شود و این قانون می‌تواند بر کل یا جزئی از قرارداد حاکم گردد (Rome Convention on the Law Applicable to the Contractual Obligations, 1980, Art. 3). به عبارت دیگر، با وجود عدم اشاره مستقیم به

1. section 145 restatement (second) of conflict of laws (The General Principle Text):

(1) The rights and liabilities of the parties with respect to an issue in tort are determined by the local law of the state which, with respect to that issue, has the most significant relationship to the occurrence and the parties under the principles stated in s 6.

(2) Contacts to be taken into account in applying the principles of s 6 to determine the law applicable to an issue include:

(a) the place where the injury occurred,

(b) the place where the conduct causing the injury occurred,

(c) the domicile, residence, nationality, place of incorporation and place of business of the parties, and

(d) the place where the relationship, if any, between the parties is centred. These contacts are to be evaluated according to their relative importance with respect to the particular issue.

2. Indiana

3. *Simon v U.S. and Fate v U.S.*, 0308 CQ 377, 2945 US C APP, 02 3997.

4. The Rome Convention on the Law Applicable to Contractual Obligations of 1980.

نظریه "دپساز در بند سوم کنوانسیون رم"، این بند به صراحت توانایی طرفین در حاکم کردن قانون مورد نظر خود بر کل یا بخشی از قرارداد را اعلام می‌کند.^۱

علاوه بر این، بند ۷ (۱) کنوانسیون سال ۱۹۸۶ لاهه در زمینه قانون قابل اعمال بر قراردادهای بیع بین‌المللی کالا^۲ مجوز اعمال نظریه دپساز را صادر کرده است.^۳ بند ۹ کنوانسیون سال ۱۹۸۵ لاهه در زمینه قانون قابل اعمال بر تراست و شناسایی آن^۴ نیز اجازه داده است که نظریه دپساز در قراردادهای اعمال شود.^۵

با توجه به پذیرش اعمال نظریه دپساز در کشورها و نظام‌های حقوقی مختلف، یک درک مشترک بین‌المللی از این مفهوم وجود دارد که ممکن است به ایجاد یک باور مشترک بین‌المللی در عرصه حقوق خصوصی منجر شود. به همین دلیل است که عده‌ای از حقوق‌دانان معتقدند این درک مشترک ممکن است موجب پذیرش عمومی بین‌المللی نظریه دپساز شده باشد و از این نظریه به‌عنوان یک موضوع مشترک برای ایجاد یک کنوانسیون بین‌المللی در زمینه حقوق خصوصی یاد کرده‌اند (Guillemard & Prujiner, 2005: 180). به همین علت است که در حقوق داخلی ایران نیز باید در فکر تمهید مقدمات پذیرش این نظریه بود، نظریه‌ای که به علت اطلاق مواد ۹۶۲ تا ۹۶۹ قانون مدنی نسبت به حاکمیت یک یا چند قانون بر قرارداد، قابل دفاع در حقوق ایران به نظر برسد، به‌ویژه با اطلاق ماده ۹۶۸، پذیرش حاکمیت دو یا چند قانون بر قرارداد امکان‌پذیر است.

مبحث دوم: محاسن و معایب اعمال نظریه دپساز

نگرش‌های مختلف درباره نظریه دپساز سبب شده که عده‌ای آن را مقبول بدانند و عده‌ای دیگر آن را نپذیرند. برای ارزیابی دقیق موضوع، شایسته است که محاسن (بند یکم) و معایب (بند دوم) این نظریه مطالعه شود.

1. Article 3(1) of *EC Convention on the Law Applicable to Contractual Obligations* (Rome 1980): "A contract shall be governed by the law chosen by the parties. The choice must be expressed or demonstrated with reasonable certainty by the terms of the contract or the circumstances of the case. By their choice the parties can select the law applicable to the whole or a part only of the contract."

2. The Hague Convention of 22 December 1986 of the Law Applicable to Contracts for the International Sale of Goods.

3. Article 7 of the Hague Convention of 22 December 1986 on the *Law Applicable to Contracts for the International Sale of Goods*: "(1) A contract of sale is governed by the law chosen by the parties. The parties' agreement on this choice must be express or be clearly demonstrated by the terms of the contract and the conduct of the parties, viewed in their entirety. Such a choice may be limited to a part of the contract."

4. The Hague Convention of 1 July 1985 on the Law Applicable to Trusts and on their Recognition.

5. Article 9 of the Hague Convention of 1 July 1985 on the *Law Applicable to Trusts and on Their Recognition*: "In applying this Chapter a severable aspect of the trust, particularly matters of administration, may be governed by a different law."

بند یکم: محاسن اعمال نظریهٔ دپساز

مزایا و محاسن برشمرده برای این نظریه متعدد است که در اینجا به اهم آنها اشاره می‌شود:

۱. حمایت از انگیزه‌های طرفین

هدف یک نظام حقوقی با اینکه از قسمت‌های مختلفی تشکیل شده است، کارآمدی آن به صورت یک نظام کلی و یکپارچه است. با اعمال نظریهٔ دپساز علاوه پاسخ دادن به نیاز یادشده، موضوع به خواسته‌ها و انگیزه‌های طرفین نیز نزدیک‌تر خواهد بود (Stevenson, 2003: 338). بنابراین نظریهٔ دپساز نه تنها روشی مفید در بحث انتخاب قانون حاکم است، بلکه گاهی وجود آن برای حل مشکلات حقوقی به ظاهر حل‌نشدنی ضرورت دارد (Stevenson, 2003-2004: 337).

این احساس نیاز زمانی محسوس‌تر خواهد بود که استفاده از چند قانون حاکم تأثیر مثبت بسزایی در پیشرفت قرارداد داشته باشد. به همین سبب است که اعمال نظریهٔ دپساز از طریق تقسیم موضوعات حقوقی و استفاده از قوانین مختلف براساس خواست و انگیزه‌های طرفین موجب کاهش تعارضات به ظاهر حل‌نشدنی خواهد بود.

علاوه بر این با اینکه طرفین در قراردادها و مسائل حقوقی، تمایل زیادی به انتخاب قانون حاکم مورد نظر خود دارند، ممکن است در برخی موارد، اعمال کلی آن قوانین به دلایلی ممکن نباشد. برای نمونه، ممکن است بخش‌هایی از قانون مورد نظر طرفین به دلایل مختلف از جمله قوانین آمره محل اجرای قرارداد، قابلیت اعمال بر برخی مفاد قرارداد را نداشته باشد. در این موارد اعمال نظریهٔ دپساز می‌تواند در زمینه حفظ قانون حاکم مورد نظر طرفین راهگشا باشد. به این صورت که با اعمال نظریهٔ دپساز بر بخشی از قرارداد که نمی‌تواند تحت حاکمیت قانون مورد نظر طرفین قرار بگیرد، قانون مربوط اعمال خواهد شد و قانون مورد نظر طرفین بر باقی مفاد قرارداد حاکم خواهد شد. بنابراین با اجرای این نظریه در موارد یادشده، به خواسته‌های طرفین پاسخ داده شده که این امر می‌تواند موجب افزایش تمایل افراد به انعقاد قراردادهای مختلف به‌ویژه در سطح بین‌المللی شود.

۲. افزایش سرمایه‌گذاری‌های خارجی

یکی از مشکلاتی که ممکن است برای سرمایه‌گذاران خارجی ایجاد شود، با تعیین قانون حاکم بر قرارداد در حین انعقاد و همچنین در زمان بروز اختلافات است (Stevenson, 2003-2004: 647). این مشکل به‌خصوص در قراردادهای سرمایه‌گذاری مشترک برجسته می‌شود که هر دو طرف به اعمال قانون خود بر قرارداد مایل‌اند. به عبارت دیگر، کشور میزبان مایل به اعمال قانون خود بر قرارداد است، درحالی که سرمایه‌گذاران خارجی مایل به حکومت این قانون بر تمامی مفاد یک قرارداد نیستند. نظریهٔ دپساز این فرصت را در اختیار طرفین قرار می‌دهد تا

علاوه بر اعمال قانون محلی، برخی مفاد قرارداد را از دایره شمول حکومت این قانون خارج و قانون خارجی را بر آن موارد خاص اعمال کنند (Stevenson, 2003-2004: 648).

۳. راه‌حلی برای تعارض قوانین پیچیده

از نظریه دپساز می‌توان به‌عنوان ابزاری در حوزه قضایی خارجی برای حل مسائل پیچیده بین‌المللی در زمینه حقوق خصوصی استفاده کرد. با اعمال این نظریه، تعارضات به‌ظاهر حل‌نشده را می‌توان با تقسیم موضوع حقوقی به قسمت‌های مختلف و اعمال قوانین مختلف بر آن حل کرد. این امر در پرونده‌های پیچیده حقوقی نیازمند تحلیل‌های پیچیده، راهگشا خواهد بود.

به‌عبارت دیگر، نظریه دپساز ابزار مؤثری برای دستیابی به راه‌حل‌های رضایت‌بخش حقوقی در حل مسائل ناشی از تعارض قوانین خواهد بود (Verman Yap Ong, 2009: 655). برای مثال، تعارض قوانین مثبت از مسائل حقوقی پیچیده در عرصه بین‌المللی است. در پرونده دارای تعارض قوانین حقوقی مثبت، بیش از یک قانون، خود را صالح در آن پرونده می‌دانند. در چنین حالتی می‌توان با تقسیم پرونده حقوقی به دو موضوع جداگانه و حاکم کردن هر کدام از این دو قانون بر یکی از بخش‌های آن، هر دو قانون را بر موضوع حقوقی مطروح حاکم کرد. بنابراین، در این مورد می‌توان از نظریه دپساز در حل تعارض قوانین مثبت با در نظر گرفتن بیش از یک قانون حاکم صالح برای موضوع حقوقی واحد استفاده کرد.

۴. ابزاری برای پیوند موضوع حقوقی با قوانین دارای ارتباط نزدیک‌تر

نظریه دپساز یک موضوع واحد حقوقی را به موضوع‌های مختلف حقوقی تقسیم می‌کند که هر کدام از آنها ممکن است مرکز ثقل متفاوتی داشته باشد. به‌عبارت دیگر، ممکن است بیش از یک قانون دارای نزدیک‌ترین ارتباط با یک موضوع حقوقی باشد. دپساز بر حکومت قانون یا قوانینی تأکید می‌کند که بیشترین رابطه را با هر کدام از بخش‌های یک موضوع حقوقی دارد. به این ترتیب نظریه دپساز علاوه بر ایالات و کشورهای مختلف، برای طرفین پرونده حقوقی نیز راه‌حل مناسبی برای دستیابی به بیشترین رضایت از نتیجه خواهد بود (Reese, 1973: 58).

۵. ابزاری برای برقراری عدالت بیشتر توسط داوران و قضات

ممکن است این نگرانی به‌وجود آید که اگر نظریه دپساز به‌نفع یکی از طرفین دعوا اعمال شود به بی‌عدالتی منجر خواهد شد. این در حالی است که باید این نکته را در نظر گرفت که داوران و قضات نمی‌توانند آزادانه و بدون رعایت قوانین، در راستای منافع یکی از طرفین، قوانین مختلفی را انتخاب کنند. آنها باید دلیل‌گزینش هر یک از قوانین را با بیان نتایج و منافع ناشی از انتخاب آن قانون حاکم برای هر کدام از بخش‌های یک موضوع حقوقی تصریح کنند (Peterson, 1998: 224).

تصریح و بیان دلایل انتخاب قوانین حاکم بر دعوا توسط قضات و داوران، فرصت بیشتری را فراهم می‌آورد تا جزئیات موضوع را بررسی کنند و در نتیجه به اعطای عدالت بیشتر در زمینه هر یک از بخش‌های یک موضوع واحد حقوقی می‌انجامد. بنابراین، نه تنها استفاده نادرست از نظریه دپساز برای دستیابی به منافع یکی از طرفین را نمی‌توان خطر در نظر گرفت، بلکه اعمال این نظریه ابزاری برای تصمیم‌گیری عادلانه‌تر در اختیار قضات و داوران قرار می‌دهد (Sedler & Twerski, 1989: 88).

۶. توجه به آثار و نتایج اجتماعی تصمیمات قضایی

آثار و نتایج اجتماعی ناشی از تصمیم قضایی باید در روند انتخاب قانون حاکم بر موضوعات حقوقی لحاظ شود (Weintraub, 1974-1975, 17). به همین جهت، اعمال قانون یا قوانینی که قابلیت اجرایی بیشتری در محل اجرای موضوع حقوقی دارند و همچنین دارای آثار تخریبی کمتری‌اند، باید نسبت به سایر قوانین مطرح در اولویت قرار گیرد. این در حالی است که در بسیاری از قراردادهای حقوقی بین‌المللی، قانون محل اجرای قرارداد لزوماً بهترین قانون برای دستیابی به خواسته‌های طرفین نیست و همچنین در برخی موارد می‌تواند آثار اجتماعی و جانبی تخریبی داشته باشد. قوانین مربوط به حفاظت از محیط زیست در قراردادهای بین‌المللی نفت و گاز، مثال مناسبی برای این قبیل قوانین حاکم است، چراکه در بسیاری از موارد، قوانین محل اجرای قرارداد نفت و گاز دارای قدرت لازم برای کاهش آثار مخرب محیط زیستی نیست. نظریه دپساز در این موارد ابزار مناسبی در زمینه کاهش آثار مخرب جانبی و اجتماعی ناشی از قرارداد یا موضوع حقوقی خواهد بود و می‌توان آن قسمت از موضوع حقوقی را تحت حکومت قانون متفاوتی قرار داد تا به آثار غیرحقوقی و خارجی یک موضوع حقوقی نیز توجه لازم شده باشد.

بند دوم: معایب اعمال نظریه دپساز

اعمال نظریه دپساز با وجود مزایای فراوان، معایبی نیز ممکن است داشته باشد که در این بخش به تفصیل به آنها اشاره خواهد شد.

۱. تخریب اهداف قانونگذار

ممکن است با اعمال نادرست نظریه دپساز، خدشه‌ای بر پیوستگی و یکپارچگی قانون حاکم وارد آید. هر نظام حقوقی دارای اجزایی است که قانونگذار هر کدام از آنها را برای هدف یا اهدافی وضع کرده است تا در نهایت کل نظام حقوقی به‌عنوان سیستمی منظم و یکپارچه عملکرد مناسبی داشته باشد.

نظریه دپساز اجزای مختلف یک موضوع حقوقی را از یکدیگر جدا کرده و قوانین مختلفی را بر آنها اعمال می‌کند. این رویکرد ممکن است بر عملکرد صحیح و بازدهی دپساز تأثیر منفی داشته باشد، چراکه با انتخاب و اعمال تنها قسمتی از یک قانون، احتمال تخریب هدف قانونگذار وجود خواهد داشت (Weintraub, 1974-1975: 17).

برای مثال ممکن است در زمینه مسئولیت کالا، یک نظام حقوقی مسئولیت‌های بیشتری را برای فردی که مسئول شناخته می‌شود تعیین کند، ولی در عین حال محدودیت‌هایی را برای مسئول شناخته شدن افراد در نظر گرفته باشد؛ درحالی که نظام حقوقی دیگر ممکن است مسئولیت کمتری برای افراد در نظر بگیرد، ولی دایره افرادی را که مسئول شناخته میشوند موسع‌تر تعریف کرده باشد (William H. Allen, 1999: 1036). در چنین حالتی مسئول شناختن یک فرد طبق دایره موسع تعریف‌شده در قانون دوم و بار کردن میزان مسئولیت سنگین‌تر مطرح در قانون اول عادلانه نیست و به تخریب هدف قانونگذار منجر خواهد شد.

با وجود این، در برخی موارد، یک پرونده حقوقی از موضوعات متفاوت و مجزایی تشکیل شده است و اعمال قوانین حاکم مختلف بر آن، موجب بروز مشکل مطرح‌شده نخواهد بود. همچنین اگر قضاوت و داوران و در مواردی طرفین قراردادها به این قبیل تفاوت‌های قوانین مختلف توجه داشته باشند، می‌توانند در عین استفاده از مزایای دپساز، از وقوع چنین مشکلاتی جلوگیری کنند.

۲. ابزار فرار از قواعد حل تعارض

عمق و پیچیدگی در موارد مختلف حقوقی نباید موجب شود که قانون حاکم صالح بر آنها براساس یک رشته از قوانین تفصیلی در معرض تردید قرار گیرد (William H. Allen, 1999: 466). این در حالی است که شاید به نظر آید اعمال نظریه دپساز موقعیتی برای فرار از قانون حاکم صالح فراهم می‌آورد و در نتیجه به بی‌ثباتی قضایی منجر می‌شود (William H. Allen, 1999: 466). این امر تا حدی دغدغه حقوقدانان است که گاهی از دپساز به‌عنوان راهی برای فرار از قواعد آمره حل تعارض یاد می‌کنند (Gaston, 1999: 465).

استفاده نامناسب از دپساز ممکن است به تحلیل زیرساخت‌های حقوقی یک موضوع و ترجیح یک قانون بر قانون دیگری منجر شود (Symeonides, 2013: 11). با وجود این، همان‌طور که پیش از این گفته شد، قضاوت و داوران نمی‌توانند بدون دلیل اقناع‌کننده و مناسب برای انتخاب خود، قانونی را بر قانون دیگری ترجیح دهند. همچنین، حتی با اعمال نظریه دپساز نیز نمی‌توان مانع اجرای قوانین آمره شد و عملکرد این نظریه نیز در چارچوب سایر مقررات حقوقی خواهد بود.

۳. تأثیرگذاری بر بی‌طرفی قضات و داوران

استفاده بیش از حد قضات و داوران از نظریه دپساز ممکن است در حفظ بی‌طرفی آنها تأثیر منفی داشته باشد. به این صورت که با انتخاب قوانین مختلف و ایجاد مجموعه‌ای جدید از قوانین می‌توانند در راستای تأمین منافع یک طرف اقدام کنند (Thomas & Wesevich, 1992: 184). به علاوه ممکن است با اعمال این نظریه، طرفی که امکانات بهتر و دسترسی بیشتری به منابع حقوقی دارد، به تحلیل‌ها و قوانین حقوقی مختلفی دست یابد و در راستای منافع خود از آنها استفاده کند (Thomas & Wesevich, 1992: 184). به همین سبب باید مقرراتی برای محدود کردن و نظارت بر انتخاب قضات و داوران و تضمین سلامت قضایی در روند استفاده از نظریه دپساز در نظر گرفته شود.

۴. طولانی کردن روند انتخاب قانون حاکم

اجبار دادگاه‌ها و داوران به تحلیل‌های سخت و پیچیده حقوقی در راستای اعمال دپساز از دیگر معایب آن به حساب می‌آید. علاوه بر این، اعمال نظریه دپساز موجب طولانی شدن اتخاذ تصمیمات قضایی می‌شود و روند انتخاب قانون حاکم را به تأخیر می‌اندازد. با اینحال، ممکن است اعمال نظریه دپساز سبب پیچیدگی در تعیین قانون حاکم شود، ولی باید در نظر گرفت که حل تعارض قوانین و تعیین قانون حاکم، خود روند پیچیده و وقتگیری است؛ بنابراین حتی ممکن است پیچیدگی ظاهری در اعمال نظریه دپساز موجب تسریع روند تعیین قانون حاکم و حل تعارض قوانین شود.

۵. عدم کفایت در زمان نبود مرجع برای اجرای یکی از چند قانون قابل اعمال

در مواردی که قوانین کشورها یا ایالات مختلف دارای نزدیکی یکسانی با موضوع دعوا باشد و منافع هیچ‌کدام بر دیگری مرجح نباشد، نظریه دپساز ممکن است عملکرد مناسبی نداشته باشد (Roosevelt III, 1999: 97). باید در نظر گرفته شود که هر نظریه و قاعده حقوقی زمانی دارای عملکرد مناسب خواهد بود که شرایط اعمال آن فراهم باشد. به عبارت دیگر، نظریه دپساز نیز مانند سایر مقررات حقوقی باید در مواردی اعمال شود که شرایط و امکان اعمال آن وجود داشته باشد. در غیر این صورت می‌توان به روش‌های دیگر حل تعارض متوسل شد.

۶. کمبود زمینه‌های لازم برای اجرای قانون خارجی

پرونده‌های حقوقی همواره یک موضوع خالص حقوقی نیستند و ارتباط نزدیکی به موارد مختلف از جمله سیاست، فرهنگ و تاریخ دارند. اعمال نظریه دپساز در برخی موارد ممکن است قوانینی و مقرراتی را تعیین کند که زمینه اجرای آنها لزوماً در محل اجرا وجود نداشته باشد و در نتیجه با عدم امکان عملی اجرای برخی قوانین یا کمبود ضمانت اجرا برای آنها، طرفی که منفعی از اجرای این قوانین داشته، از منافع خود بهره‌مند نشود.

برای مثال، ممکن است در جریان دپساز در یک قرارداد، براساس اعمال یک قانون خارجی متفاوت با قانون حاکم کلی بر آن، جریمه‌هایی برای تخریب منابع محیط زیستی در نظر گرفته شود. این در حالی است که کشور میزبان نسبت به کشوری که قانون خارجی متعلق به آن است، توجه کمتری به محیط زیست مبذول می‌دارد. در نتیجه زمینه‌های لازم برای اجرای قوانین مربوط به حفظ منابع محیط زیست یا جبران خسارات وارد به محیط زیست فراهم نیست. به همین سبب است که قضات، داوران و طرفین قراردادها باید دقت لازم را در تعیین قوانین حاکم به خرج دهند و از اعمال قوانینی که ضمانت اجرا و زمینه مناسب اجرایشان وجود ندارد اجتناب کنند.

۷. هزینه زیاد مذاکرات

در روند انتخاب قوانین حاکم مختلف در راستای اعمال نظریه دپساز، بخش حقوقی طرفین باید مجهز به توانایی‌های زیاد حقوقی در زمینه شناخت قوانین مختلف ممکن باشند. وکلای طرفین باید شناخت نسبی نسبت به قوانینی که ممکن است در مجموعه قوانین حاکم تعیین شده قرار بگیرند داشته باشند (Delaume, 1989: 578). چنین آمادگی و اطلاعات وسیعی سبب می‌شود که هزینه مذاکرات برای طرفین افزایش یابد (Delaume, 1989: 578). علاوه بر این، طرفین باید زمان و انرژی بیشتری برای تعیین قوانین مورد استفاده خود صرف کنند (Gertz, 1991-1992: 179).

با این حال، این روند پرهزینه تأثیرات مثبت فراوانی بر دانش و توانایی طرفین و وکلای آنها می‌گذارد و موجب می‌شود از پرداخت هزینه‌های بیشتر در جریان اجرای قرارداد جلوگیری کنند (Gertz, 1991-1992: 179). علاوه بر این تعیین و انتخاب قانون مناسب به‌خصوص در قراردادهای بین‌المللی، روندی است که نیازمند صرف وقت و هزینه زیاد و دانش حقوقی متناسب است. بنابراین، در حقیقت روند انتخاب قانون حاکم به‌خودی‌خود پیچیده و مشکل است و این موضوع از اعمال قواعد مختلف تعارض قوانین مانند دپساز یا اعمال نشدن آنها نشأت نمی‌گیرد.

نتیجه

نظریه دپساز فرایند تقسیم یک موضوع حقوقی واحد به دو یا چند موضوع متعدد است که بر هر کدام از آنها قانون جداگانه حاکم خواهد بود. با اعمال این نظریه در بحث تعارض قوانین و به‌خصوص در عرصه بین‌الملل، می‌توان بخش‌های مختلف یک موضوع حقوقی بین‌المللی واحد را تحت حاکمیت بیش از یک قانون حاکم قرار داد. برای مثال در زمینه یک قرارداد بین‌المللی، یک قانون حاکم می‌تواند بر انعقاد و تفسیر قرارداد حکومت کند و قانون دیگر در زمینه اجرا یا حل اختلاف حاکم باشد. همچنین با توجه به اینکه قراردادهای تجاری بین‌المللی

دارای بخش‌های مختلف تجزیه‌پذیر از جمله نحوه پرداخت، بیمه، حمل و نقل و امثال آن است، بحث اعمال قانون حاکم متفاوت بر هر یک از این بخش‌ها نیز می‌تواند مطرح شود و بنابراین تقطیع قرارداد و حاکم ساختن قوانین متفاوت بر هر بخش قراردادی در عمل بسیار کارساز است.

امروزه استفاده قضات از نظریه دیساز به‌خصوص در بخش مسئولیت مدنی بسیار گسترش پیدا کرده است، به‌نحوی که این نظریه به‌طور مستقیم در دادگاه‌های آمریکا به‌خصوص در بحث مربوط به سقوط هواپیماها که در آن بیش از یک قانون حاکم نقش مؤثری دارد مورد ارجاع واقع می‌شود. همچنین این نظریه در بسیاری از کشورهای اروپایی نیز پذیرفته شده است تا جایی که در کنوانسیون رم سال ۱۹۸۰ که تعهدات قراردادی در کشورهای اتحادیه اروپا را تبیین می‌کرد اعلام شد که طرفین قرارداد می‌توانند قانون حاکم بر کل یا جزئی از قرارداد را انتخاب کنند. با اینکه نظریه دیساز به‌صراحت مورد اشاره قرار نگرفته است، این عبارت خود گامی مؤثر در پذیرش این نظریه به‌حساب می‌آید.

از مزایای اعمال این نظریه، نزدیکی نتیجه دعوا یا قرارداد حقوقی به خواست و هدف طرفین است که خود به افزایش معاملات اقتصادی و سرمایه‌گذاری‌های خارجی می‌انجامد. علاوه بر این، در مسائل پیچیده بین‌المللی و به‌خصوص در حل مسائل مربوط به تعارض قوانین، اعمال این نظریه می‌تواند بسیار کارساز باشد و با تأکید بر اجرای قانونی که دارای بیشترین ارتباط با هر کدام از موضوعات مطرح در قرارداد است، عدالت بیشتری را نیز به ارمغان بیاورد.

البته باید توجه داشت که برای اعمال این نظریه باید قضات، داوران و وکلای طرفین قرارداد دارای دانش نسبی در زمینه قوانین مختلف قابل ارجاع باشند و علاوه بر آن شناخت کافی از قوانینی که قرار است به‌عنوان قانون حاکم بر قرارداد اعمال شوند، داشته باشند. به این ترتیب، از انتخاب قسمتی از قانون و وانهادن قسمتی دیگر در جایی که موجب تخریب هدف قانونگذار خواهد شد جلوگیری می‌شود.

به‌عبارت دیگر، این نظریه در مواردی عملکرد بهتری خواهد داشت که بتوان موضوع حقوقی را به چند قسمت مجزا از هم تقسیم کرد؛ قسمت‌هایی که رابطه قوی و ناگسستگی بین آنها برقرار نباشد. همچنین نباید فراموش کرد که این نظریه نمی‌تواند امری را برخلاف قوانین آمره وضع کند. چه‌بسا در بسیاری از موارد، اعمال این نظریه به باقی نگه داشتن قانون مورد نظر طرفین در عین رعایت قوانین آمره در بخش‌هایی که باید رعایت شود کمک کند

علاوه بر این، قضات و داوران باید دلایل منطقی خود را برای انتخاب هر کدام از این قوانین به‌عنوان قانون حاکم بازگو کنند، همان‌طور که در بحث تعارض قوانین در حالت کلی

نیز باید به صورت منطقی قانون حاکم بر موضوع حقوقی را برگزینند و دلایل خود برای رجحان یک قانون بر قانون دیگر را بیان کنند؛ در این صورت مجالی برای تأثیر منفی نظریه دپساز در حفظ بی طرفی قضات و داوران نخواهد ماند.

غلبه مزایا و محاسن نظریه دپساز بر معایب آن موجب شده که درک مشترک بین المللی در این زمینه ایجاد و زمینه تصویب کمیسیون بین المللی یا اصلاح کنوانسیون های فعلی در زمینه قوانین حاکم فراهم شود. به همین علت است که در حقوق داخلی ایران نیز باید در فکر تمهید مقدمات پذیرش این نظریه بود؛ نظریه ای که به علت اطلاق مواد ۹۶۲ تا ۹۶۹ قانون مدنی نسبت به حاکمیت یک یا چند قانون بر قرارداد، قابل دفاع در حقوق ایران به نظر برسد؛ به ویژه با اطلاق ماده ۹۶۸، پذیرش حاکمیت دو یا چند قانون بر قرارداد امکان پذیر است.

منابع و مأخذ

الف) کتابها و مقالات

1. Cabannis, J. C. (2008). *Availability of Punitive Damages: Dépeçage*. Retrieved from <http://corporate.findlaw.com/litigation-disputes/availability-of-punitive-damages-depeçage.html>.
2. Delaume. (1989). "Comparative Analysis as a Basis of Law in State Contracts: The Myth of the Lex Mercatoria". *Tul. L. Rev.*
3. Garner, B. A. (1999). *Black's Law Dictionary* (7th ed.). United States: West Group.
4. Gaston, E. H. (1999). "Reassessing Connecticut's Eclectic Choice-of-law Methodology: Time for (Another) New Direction". *Conn Bar J.*
6. Gertz, C. M. (1991-1992). "The Selection of Choice-of-law Provisions in International Commercial Arbitration: A Case for Contractual Dépeçage". *Nw. J. Int'l L. & Bus.*
7. Guillemand, S., & Prujiner, A. (2005). "*La codification internationale du droit international privé : un échec*". Université Laval.
8. Korn, H. L. (1983). "The Choice-of-Law Revolution: A Critique". *Colum L Rev.*
9. Peterson, C. H. (1998). *Private International Law at the End of the Twentieth Century: Progress or Regress?*
10. Reese, W. L. (1973). "Dépeçage: A Common Phenomenon in Choice-of-law". *Columb L Rev.*
11. Rey, A. (1992). *Le micro Robert (Dictionnaire d'apprentissage de la langue Française)*. Paris.
12. Robert, C. (1995). *French English Dictionary* (4 ed.). United Kingdom: Harper Collins Publishers.
13. Roosevelt III, K. (1999). "The Myth of Choice-of-law: Rethinking Conflicts". *Mich L Rev.*
14. Ruiz v Blentech Corp., F. 3d 320 (1996).
15. Seatzu, F. (2003). *Insurance in Private International Law*. Oxford: Hart Publishing.
16. Sedler, R. A., & Twerski, A. D. (1989). "The Case Against All Encompassing Federal Mass Tort Litigation: Sacrifice Without Gain". *Marq L Rev.*
17. Southerland, H. P. (2000). *Sovereignty, Value Judgments, and Choice-of-law*.
18. Stevenson, C. G. (2003-2004). *Dépeçage: Embracing Complexity to Solve Choice-of-Law Issues*.
19. Symeonides, S. C. (2013). "Issue-by-issue Analysis and Dépeçage in Choice-of-law: Cause and Effect". *University of Toledo L Rev.*
20. Thomas, M. R., & Wesevich, J. W. (1992). "An Old Rule for New Reasons: Place of Injury as a Federal Solution to Choice-of-law in Single-Accident Mass-Tort Case". *Tex L Rev.*

21. Verman Yap ong, A. (2009). "Issues in the Application of Dépeçage in Chinese Private International Law". *Chinese J I L* 637.
22. Weintraub, R. J. (1974-1975). "Beyond Depeeage: A "New Rule" Approach to Choice-of-law in Consumer Credit Transactions and a Critique of the Territorial Application of the Uniform Consumer Credit Code". *Case W Res L Rev*.
23. Wilde, C. L. (1968). "Dépeçage in the Choice of Tort Law". *S Cal L Rev*.
24. William H. Allen, E. A. (1999). "Generation Law and Economics of Conflicts of Laws, Baxter's Comparative Impairment and Beyond". *Stan L Rev*.
25. Yatena, H. E. (1928). "The Hornbook Method and the Conflict of Laws". *Yale LJ*.

ب) اسناد و قوانین

26. American Law Institute, Restatement (Second) of Conflict of Laws (1969 Main Vol.).
27. The Hague Convention on the Law Applicable to Contracts for the International Sale of Goods (22 December 1986).
28. The Hague Convention on the Law Applicable to Trusts and on Their Recognition (1 July 1985).
29. Rome Convention on the Law Applicable to the Contractual Obligations (1980).

ج) پرونده‌های قضایی

30. Air Crash Disaster Near Roselawn (1996).
31. Disaster at Detroit Metropolitan Airport (1987).
32. LaPlante v Am. Honda Motor Co. Inc., F.3d 731 (1994).
33. Simon v U.S. and Fate v U.S. , 0308 CQ 377 (2004).